فهرست

[مقدمه 2](#_Toc52381558)

[سند دوم: فهرست شیخ 2](#_Toc52381559)

[جمع‌بندی سندی: 3](#_Toc52381560)

[مباحث دلالی: 3](#_Toc52381561)

[نکته اول: 4](#_Toc52381562)

[نکته دوم: 4](#_Toc52381563)

[نکته سوم: 5](#_Toc52381564)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / شبکه‌هاى اجتماعى و پیام‌رسان‌ها

# مقدمه

در سند عهد مالک اشتر ما مواجه با دو سندیم. یکی سند نجاشی که حسین ابن علوان محل بحث است و اگر نگوییم توثیق به برادر حسین که حسن باشد می‌خورد لااقل ابهامی وجود دارد و اطمینان نمی‌شود پیدا کرد. راوی بعدی سعد ابن طریف است که شیخ در مورد او می‌گوید صحیح الحدیث است مرحوم نجاشی در موردش می‌گوید یعرف و ینکر که احتمالاً برمی‌گردد به مضامین و محتواهایی که نقل می‌کند و مخل به وثاقتش نیست زیرا صحیح الحدیث شیخ کافی برای توثیق ایشان است. سعد ابن طریف هم از اصبغ ابن نباته نقل می‌کند که اصبغ جایگاه رفیعی دارد و توثیق شده و تکریم و اجلال بالایی هم نسبت به اصبغ داریم که موثق است. این سند مرحوم نجاشی است که اگر کسی حسین ابن علوان را توثیق کند سند درست می‌شود و اگرنه حلقه‌ای از سند مشکل دارد. ابن جندی هم به‌عنوان مشایخ نجاشی باید بحث شود. نجاشی می‌گوید استاذنا.

### سند دوم: فهرست شیخ

سند فهرست و مرحوم شیخ هم ابن ابی الجید عن محمد ابن الحسن عن الحمیری هست که تا حمیری تفاوتی دارد منتها تفاوتی که پیدا می‌کند خوب است و قبل حمیری سند شیخ بهتر است زیرا ابن ابی جید است که توثیق شده و محمد ابن الحسن هم محمد ابن الحسن ولید است که توثیق دارد لذا در ابتدای سند شیخ خیلی بهتر است. ادامه هم یک ارجحیتی دارد گرچه خیلی تأثیرگذار نیست. عن هارون ابن مسلم و حسن ابن طریف از دو نفر نقل می‌کند هارون ابن مسلم هم توثیق دارد. ادامه هم حسین ابن علوان و سعد ابن طریف است؛ بنابراین دو سند برای این در رجال نجاشی و فهرس ذکر شده است که سند شیخ و فهرست قوی‌تر است ولی هر دو مشتمل بر حسین ابن علوان است که اگر کسی او را بافهم و تفسیری از دو کلام نقل‌شده توثیق کرد سند کامل می‌شود و اگرنه آنجا ضعفی باقی می‌ماند.

نکته دیگر در سند اینکه این سندها در خود نهج‌البلاغه یا تحف نیست. این روایت در دو کتاب نقل‌شده که مقطع الاسانید هستند. نه نهج‌البلاغه اسناد را در بر دارد و نه در تحف العقول اسناد ذکر شده است. این سند در دو کتاب رجالی آمده متن بدون سند در دو کتاب روایی آمده است. اینجاست که سؤالی مطرح می‌شود که می‌شود این کار را انجام داد که سندی که در کتب رجالی با اشاره مبهم و مجمع به عهد مالک اشتر آمده به متنی که در این دو کتاب آمده وصل کرد؟ آیا این درست است یا نه؟ پاسخی که داده‌شده این است که اگر آن متن از اشتهار برخوردار باشد به‌گونه‌ای که انسان مطمئن باشد آن سندی که نقل می‌کند همان چیز مشهوری است که در تحف و نهج‌البلاغه هم آمده و قبل آن در کتب دیگر هم بوده. این کافی است که انسان سند را به آن متن وصل کند. اگر اشتهار داشته باشد این قابل‌قبول است. در باب رساله حقوق امام سجاد هم ما این بحث را داشته‌ایم. جاهای دیگر هم مصداق دارد. منتها این‌جایی است که از اشتهار برخوردار باشد و عهد مالک اشتر هم این اندازه از اشتهار را واجد است. اگر اشتهار نداشته باشد امکان این اسناد و انتساب نباشد.

نکته‌ای را باید در نظر داشت که اگر این سند منفصل از متن است و جدا از متن در کتب رجالی می‌آید این سند متن را درست می‌کند زیرا انسان به خاطر اشتهار مطمئن می‌شود که این همان است اما اگر اختلاف نسخه در این‌ها باشد این را نمی‌تواند تأیید کند. در خود یک کتاب دو سه جور نقل‌شده یا اینکه این متن در این کتاب و آن کتاب نسخه‌های متفاوت دارد یا یک جمله در این متن آمده در دیگری نیامده. موارد اختلاف نسخ در یک متن یا در دو متن و دو کتاب مشمول این سند نمی‌شود و با سند نمی‌شود این را درست کرد. البته مطمئنم این جمله اشعر قلبک للرحمه للرعیه مثل بعضی جملات دیگر که در فقه مورد استناد قرار می‌گیرد هم در تحف و هم در نهج وجود دارد لذا ازاین‌جهت اشکالی ندارد و می‌شود سندها را به این متن نسبت داد.

سؤال: احتمال اینکه نامه دیگری هم باشد مشکل ایجاد نمی‌کند؟ گفتید نامه دیگری برای مالک هست ممکن است این سند برای آن نامه باشد.

جواب: آن نامه اصبغ ابن نباته نیست مثلاً صعصعه ابن سوهان است اینکه اصبغ در آن قرار گرفته همین است مطمئنیم. آن فکر می‌کنم صعصعه ابن سوهان است و متن زیبایی هم دارد

### جمع‌بندی سندی:

این قصه عهد مالک اشتر است. آنچه در جمع‌بندی باید عرض کنیم اینکه عهد مالک اشتر مورد وثوق است. این مضامین و نقل آن در کتاب شیعی، نقل‌هایی که در کتب عامه نسبت به آن وجود دارد و اشتهارش در بین شیعه و غیر شیعه و وجود دو سندی که اینجاست به‌ویژه سند دوم شیخ که سند خوبی است غیر یک نقطه که کمی با ابهام مواجه است مجموعه نکات را که کنار هم بگذارد می‌تواند به سند اعتماد کند. نقطه‌ای که در مضامین شک‌برانگیز باشد وجود ندارد. همه دواعی و انگیزه‌هایی هم که در دوره اموی وجود داشته بر این بوده که این‌ها را محو کنند و نگذارند منسوب بماند. مجموعاً انسان را مطمئن می‌کند که جمع این علائم و شواهد کمتر از این نیست که یک سند خوبی در مورد روایتی است. این‌همه شواهد کافی است برای اینکه این عهد مورد وثوق و اعتماد قرار بگیرد. بله یکی دو جهت ضعف در نقطه مقابل هست یکی اینکه در کتب اربعه نیامده است. اینکه هیچ‌یک از کتب اربعه به این اشاره نکرده‌اند وزن سندی را پایین می‌آورد و این هم ممکن است کسی جواب دهد که نیامدن این‌ها در کتب اربعه به دو دلیل است. یکی اینکه این متن را بیشتر متن اخلاقی می‌دانستند یا آداب حکومتی می‌دانستند نه اینکه نگاه فقهی حکم ساز نسبت به آن داشته باشند. لااقل بعضی کتب اربعه تمرکزشان روی این قسمت است. یکی هم مفصل بودن این متن است خود این مانع می‌شود که بیاورند. گفته‌اند عهدی است که وجود دارد و می‌بینند و ممکن است همین مفصل بودنش باعث اعراض شده. اینکه اعراض نقل در کتب اربعه ناشی از اعراض واقعی از این‌ها باشد نمی‌شود اعتماد کرد. درمجموع سند قابل‌قبول است.

## مباحث دلالی:

با پذیرفتن سند وارد مباحث دلالی قصه می‌شویم.

### نکته اول:

از خیلی از ادله دیگری که نقل می‌کنیم ازلحاظ عموم و تصریح به اطلاق برتری دارد جاهای دیگر که در آینده خواهید دید که به اطلاق ناس تمسک می‌کنیم که محل شبهه‌هایی ممکن است قرار بگیرد اما در اینجا در صدرش اطلاق است اشعر قلبک للرحمه للرعیه اما در ذیلش جمله اما اخ لک فی الدین و اما نظیر لک فی الخلق است که نظیر لک مقابل اخ لک است که دقیقاً غیرمسلمان را می‌گوید. این‌یک نکته که باید موردتوجه قرار گیرد. اگر هم ذیل نبود اطلاقش درست بود زیرا رعیه می‌گوید.

### نکته دوم:

این سؤال هست که این حکمی که می‌گوید اشعر قلبک للرحمه للرعیه مربوط به غیرمسلمان علی نحو اطلاق است یا غیرمسلمی که در شعاع و دایره حکومت اسلامی قرار دارد. این سؤال دیگر است و بسیار جدی است؛ زیرا این متن ناظر به شرایطی است که حاکمی که منسوب به ولی مسلمین است درجایی سیطره دارد و غیرمسلمان اهل ذمه یا معاهدند و در ظل و پناه حکومت اسلامی قرار دارند و رعیت هم که گفته می‌شود اشاره به این دارد یعنی آن‌ها که مورد رعایت‌اند و تحت حمایت نظام اسلامی‌اند. این است یا اینکه فراتر از این است. این سؤال ممکن است کسی بگوید این مخصوص غیرمسلمینی است که در حمایت نظام اسلامی قرار دارند ولی نوع حمایت تعریف نشده است یا اهل ذمه‌اند یا غیر ذمه‌ای که معاهدند. درهرصورت افراد تحت نظام اسلامی هستند. شاهدش هم همین رعیت است یعنی آن‌ها که تحت رعایت حکومت‌اند. مورد هم همین‌طور است مالک اشتر است و مردم مصر است و مردم معاهد وجود دارند و همه تحت حمایت نظام اسلامی هستند. این وجه است برای اینکه اطلاق نسبت به غیرمسلمش قطعی است اما در غیرمسلمان نسبت به همه و لو در غیر شعاع اسلامی محل کلام است و اختصاص به افراد تحت حمایت نظام اسلامی اختصاص دارد.

وجه دیگر در اینجا این است که بگوییم گرچه مورد همین است اما مورد مخصص نیست و مقید نیست و اطلاق دارد حتی غیرمسلم خارج از دار الاسلام را هم در برمی‌گیرد. البته با حفظ قواعد حربی و غیر حربی. وجه دوم این‌طور می‌شود تقویت شود که صدر را ما کار نداریم که می‌گوید للرعیه بلکه شاهدش ذیل است زیرا تعلیل ذیل این است فانهم صنفان اما اخ لک فی الدین و اما نظیر لک فی الخلق تعلیل می‌کند اشعر قلبک للرحمه للرعیه به اینکه نظیر لک فی الخلق. می‌گوید مردم یا قرابت دینی با تو دارند ازاین‌جهت باید موردتوجه و لطف تو باشند. یا اگر قرابت دینی هم ندارند قرابت خلقی با تو دارند. بنی‌آدم اعضای یک پیکرند و نظیر لک فی الخلق. در خلقت و عواطف و احساسات و ... مثل توست و تو هم این مماثلت را باید صیانت و توجه کنی. غیر حیوان و موجودات دیگر است تناظر و تشابه تامی با تو دارد. مراعات او را بکن. ولو اینکه آن هم به رعیت برمی‌گردد ولی تعلیل وجه اساسی را محور حکم قرار می‌دهد. مثل‌اینکه می‌گوید لا تشرب الخمر لانه مسکر. خصوصیت خمری که در صدر آمده و ضمیر به آن برگشت کنار می‌رود و مسکریت دلیل می‌شود. اینجا هم می‌گوید اشعر قلبک للرحمه للرعیه یا به خاطر اینکه اخوت دینی دارند یا تماثل در خلقت دارند. تماثل در خلقت دلیل بر این است که تو به آن‌ها محبت بورز. این هم یک مطلب است.

با اضافه این نکته مطلب تقویت می‌شود که آن اشعر قلبک الرحمه للرعیه هم که مشتمل بر رعیت است شاید بشود یک احتمال دیگری هم در آن داد و آن اینکه رعیت یک معنای خاص دارد که عبارت است از کسانی که تحت حمایت نظام سیاسی‌اند اما معنای عامی هم دارد یعنی کسانی که رعات هستند یعنی مردمان عادی هستند و کار خودشان را می‌کنند. این استعمال هم در رعیت وجود دارد. اگر کسی این احتمال را هم بپذیرد اصلاً خیلی از آن فضای تحت حمایت بودن بیرون می‌رود؛ یعنی کسانی که در مسند قدرت نیستند و دستشان به‌جایی بند نیست و زندگی خودش را می‌کند. این هم احتمال دارد و قطعی نمی‌گویند. اگر این هم باشد متن صدر هم اطلاق پیدا می‌کند. اگر اطلاق نداشته باشد ذیل تعلیلی دارد که مطلق می‌ماند. این بحث با مبحث دیگری ارتباط دارد که اشاره می‌کنم.

### نکته سوم:

این حکم الهی است یا ولائی؟ این سؤالی است که در غالب فرازهایی که در عهد مالک اشتر یا در سایر وصایای سیاسی که به حکام و عمال وارد می‌شود به‌خصوص در کلمات امیرالمؤمنین مطرح است. حدود 100 دستور در این عهد می‌بینیم که به مالک اشتر به‌عنوان کارگزارش داده است. هذا ما عهد به علی ابن ابی طالب مالک ابن اشتر عند ما ولاه مصر. در ابتدای عهد این است. وقتی‌که او را والی مصر قرارداد. این دستورهایی که به او می‌دهد دستورهای حکومتی و ولایی است یا اینکه احکام الهی را می‌شود از آن استخراج کرد؟ این سؤال جدی است که در این عهد وجود دارد. اگر کسی بگوید که این احکام ولایی است و به‌عنوان احکام ولایی کسی می‌گوید آن‌وقت این حکم می‌شود حکم حکومتی که امیرالمؤمنین که به حاکم خودش داده است؛ و حکم حکم ولایی ممکن است زمانی باشد و زمانی برداشته شود. آن زمان نسبت به شرایطی که بوده ایشان این‌طور فرموده. نسبت به مصر بوده شاید اگر طور دیگری بود طور دیگری می‌فرمود. سؤال این است و اگر کسی بگوید منظومه احکامی که در عهد آمده تعالیم حکومتی است و احکام ولایی است دیگر استدلال به این‌ها مخدوش می‌شود. این‌یک احتمال که کسی بگوید کلاً احکام ولایی است.

احتمال دوم چیزی ظریف‌تر از این است. اینکه این حکم اولی ولایی است ولی برای حاکم. حاکم باید این‌طور باشد نه اینکه همه مسلمین مخاطب این حکم باشند. حاکمان باید نسبت به همگان این‌طور مهرورزی داشته باشند حتی نسبت به غیرمسلم در دایره حکومتشان. خود امیرالمؤمنین هم همین‌طور بود. در مورد قصه زن یهودی حضرت آن‌طور برآشفته شد به حدی که آرزوی مرگ می‌کند. این مهرورزی که اینجا به آن فرمان داده‌شده وظیفه شرعی است و حکم اولی الهی است برای حکام و اطلاقی ندارد که همه را در بربگیرد. این هم اگر باشد حکم الهی است و همیشگی هم هست ولی محدود به حکام است و مخاطبش حاکم و حکومت است و آنکه ما الآن می‌گوییم اصل در روابط عام مسلمان با غیرمسلمان فاصله دارد و با این فرق دارد. این دو احتمال. اگر احتمال سوم باشد با بحث ما انطباق پیدا می‌کند.

احتمال سوم اینکه این حکم عام است ولی اینکه خطاب به مالک اشتر می‌آورد زیرا حاکم باید بیشتر به این‌ها توجه پیدا کند. بارها گفته‌ایم خطابات عامه در مسائل عبادی و اجتماعی برای عالم و حاکم تأکد دارد. به دلیل اینکه هم در معرض آسیب است و بیشتر باید توجه کند و هم به دلیل اینکه اقدام او اثر بیشتری دارد و دیگران از او الهام می‌گیرند. عالمان و حاکمان به همان خطابات عامه مکلفین مخاطب‌اند علی وجه آکد. این ادله محکمی هم دارد و کسی ممکن است احتمال سوم را بگوید و شاهدش هم این است که وقتی خطابات را شما ببینید امر به تقوا و امر به چیزهای دیگر قسمت‌هایی از این اوامر اموری است که مربوط به حاکم است اما بخش‌های زیادی از این‌ها امور عمومی است ولی در حاکم محل ابتلای بیشتر است. قرینه می‌شود که اصل را این نگیریم که چون خطاب به مالک اشتر است همه احکام ولایی را می‌گوید. به‌عکس اصل بر این است که احکام الهی را می‌گوید و برای حاکم تأکید می‌کند. این وجه سوم است. ملاحظه می‌فرمایید اگر احتمال اول باشد و بگوییم این‌ها ولایی است استدلال به این فرومی‌ریزد ولی اگر بگوییم احکام الهی اولی است ولی نه برای مخاطب عام بلکه مخاطب خاصی که حاکم است و عامل حکومت است استدلال به این برای آن مدعای عام فرومی‌ریزد البته در محدوده رابطه حاکم با غیرمسلمان‌ها قابل تمسک است؛ و اما اگر وجه سوم بگوییم کاملاً منطبق بر بحث ما می‌شود. ضمن اینکه اگر وجه دوم را بگوییم گرچه حاکم مأمور به تکلیف با غیرمسلمان در مفاد خطاب یا دلیل است اما می‌شود الغاء خصوصیت کرد زیرا حاکم را می‌گوید محبت بورز با غیر حاکم فرقی ندارد. به حاکم هم که گفته به خاطر اقتدار داشتن حاکم است و اینکه ممکن است این اقتدار مانع از توجه او شود. ممکن است کسی بگوید حتی اگر دومی را هم بگوییم الغاء خصوصیت می‌شود.

ما احتمال سوم یا دوم با الغاء خصوصیت را ترجیح می‌دهیم. دلیلش اگر بگویم سیاق میگویید سیاق را شما قبول ندارید. دلیلش نوعی سیاق در اینجاست که بخش عمده‌ای که در اینجا آمده احکام عامه است و از آن‌طرف که مرزبندی که ما می‌کنیم این مرزبندی واضحی در نامه‌ها و خطابات نیست و بسیاری از چیزهایی که در نامه‌های امیرالمؤمنین به حکامشان هست همین مضامین عامه است و تکالیف عمومی است که برای حاکم تأکید می‌کند. چیز خاص حاکم را نمی‌گوید الا مواردی. ضمن اینکه خود مضمون کمک می‌کند مثلاً وقتی می‌گوید اتق الله عام است. به مردم محبت بورز محتوایی نیست که بگوییم خاص حاکم است. در این مصداق اهم است. وقتی به تعالیمی که در وصایای حکومتی وارد شده مراجعه می‌کنیم بخش عمده چیزهای عامی است که به دلیل اینکه حاکم مسئولیت مضاعف دارد مورد خطاب قرار گرفته است یا به دلیل اینکه در کار او این بیشتر محل ابتلا است مورد تأکید قرار گرفته است. لذا این بعید نیست که بگوییم این خطاب عام است.

سؤال: حتی اگر ذیل به صورت اشعر باشد رعیت تفسیرش با ذیل سخت است. مخصوصاً ادله‌ای داریم که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیه. شامل کسانی می‌شود که زیر مجموعه انسان‌اند. تفسیر عامش سخت است.

جواب: بله اصطلاح روایات را باید ببینیم جاهایی در روایت رعیت یعنی مردم. البته باید دید. این مجموعه سه بحث که در ذیل عهد است. یکی دو نکته در عهد هست یکی از بحث‌های آینده روایاتی است که در باب تودد الی الناس در ابتدای کتاب المحبه است. ببینیم اطلاقی دار یا ندارد.